



برستیغ جهاد فرهنگی و سیاسی

درنگی در کارنامه علمی شهید سید عارف حسینی الحسینی
در دوران رهبری شیعیان پاکستان
محمدعلی تقوایی

بلای اسلام و ملت می نمود و می شود گفت که موارد مبارزاتی او نه کمتر از توطئه های دشمن که بیش از آن بوده است، در عین حال که سلسله مبارزات او هیچ وقت دچار خلل نشده است. رهبر مستضعفین جهان، حضرت امام امت این عقیده را پخته تر کرد.

آواره گردیدن از حوزه علمیه نجف و اخراج از حوزه علمیه قم که به علت این خصیصه مبارزاتی انجام گرفته بود، نتوانست تأثیری منفی بر روحیه عالی او وارد آورد، بلکه او را در دفاع از مکتب

استوارتر کرد. وقتی که او با چشم خود دید که ملت مظلوم پاکستان مثل دیگر ملل مظلوم در آسیای ستم استکبار در حال خرد شدن است، احساسات ملی اسلامی اش شعله ور شد و روش مبارزه جدیدی را برگزید.

زمانی بود که آخوندها اسلام را از دشمنان پنهان می کردند. و زمانی هم آمد که دشمن در حال خوف و هراس، به جستجوی پناهگاه برآمد تا اینکه کفر و استکبار- این دشمن طبیعی اسلام- لباس ذلت و رسوائی به تن کرد و در مقابل صدای مظلومین، تاب مقاومت را از دست داد و از در نفاق و بزدلی وارد شد و تصمیم به برداشتن این مبارز یکتا و یکه تاز میدان اعتماد علم و عمل و این مرد عقیده و جهاد از حیطة منافع خود گرفت، با این پندار باطل که شاید وحشت و هیبت به وجود آمده از وجود این بزرگمرد، پایان پذیرد و حرکت

اگر چه زندگانی گران بهای شهید بزرگوار سراسر مبارزه و جهاد در راه خدا بود و هر لحظه عمر پربرنکش در راه ریشه کن نمودن ظلم و ستم و به اهتزاز در آوردن پرچم اسلام، سپری شد؛ ولی با یک نگاه اجمالی می توان زندگانی ایشان را به چند مرحله تقسیم نمود.

در هر مرحله مشکلات جدیدی پیش آمده و در هر قدم موانع نوینی بر سر راه بود. ایشان قبل از تصدی مقام رهبری، طبق طبیعت مبارزاتی خود، مشغول مبارزه بود، ولی بعد از رسیدن به رهبری بار مسئولیت چندین برابر و پیمودن راه مشکل تر گردید.

او در برابر هر مسئله بزرگ و کوچک که علیه مصالح اسلام بود، قیام مستمر داشت و زندگی خود را وقف سربلندی انسانیت و سرفرازی اسلام عزیز کرده بود. این خدمات صادقانه به جامعه و اسلام، مبین صلاحیت های درونی او بود و از بررسی مبارزات دقیق علیه مشکلات، ژرف نگری ایشان نیز ظاهر می گشت.

قسمت بزرگ حیات پر برکتش در مبارزات سپری شده است. همین آبدیده شدن در کوران مبارزات، موجب شد که رهبری جامعه شیعیان را به دست بگیرد و آن را بر صراط مستقیم استوار نماید. او نه فقط راه را برای ملت روشن نمود که خار و خس های سسر راه را نیز با تلاش های مبارزاتی شبانه روزی نابود ساخت. مبارزه اش معنوده خاصی نداشت، بلکه مبارزه علیه فسادهای اخلاقی و فرهنگی و مشکلات معنوی و مادی بود و در عین حال به حل بنیادین مسائل سیاسی جامعه نیز همت می گماشت.

دو عامل می تواند بصیرت و بینش یک شخص در مورد استعداد و صلاحیت رهبری را مشخص نماید:

۱. تشخیص و تعیین هدف معین.
۲. شناخت موانع موجود در راه این هدف و درصدد مبارزه با آن.

علامه شهید این دو خصوصیت را در حد بالائی دارا بود، لذا به رهبری ملت بزرگ پاکستان برگزیده شد. او رهبر انقلاب جهانی اسلامی حضرت امام خمینی (قدس سره) را برای خود در امور رهبری، الگو و اسوه و هدف امام را هدف خود قرار داد و مبارزه شدید خود را علیه ظلم و ستم، استبداد و استثمار و جهالت و بی سواد و وابستگی به بیگانگان پی ریزی نمود. ایشان با اینکه رهبری مکتب خاصی را به عهده داشت، آزادی و نجات تمام امت اسلامی و یا بهتر بگوئیم تمام مستضعفین و محرومین و پابرهنگان روی زمین را هدف خود قرار داده بود و با تمام وسایل و امکانات خود به سوی این آرمان بزرگ حرکت می کرد. او در شناختن مشکل و حل آن به نحو احسن و تشخیص دشمن و انتخاب روش های مقابله و مبارزه با آن کم نظیر بود. نه از دشمن غافل شد و نه در باره اش مبتلا به حسن ظن بود چون: «المؤمن کیس فطن».

با استفاده از این کیاست و ذکاوت خدادادی از حربه ها و توطئه های دشمن آگاه بود. دشمن از هر راهی که برای ضربه زدن به اسلام و ملت وارد می شد، او در همان راه خود را سپر

جریان می یابد. یک مجاهد، جان را با خدا سودا می کند و یک ملت مجاهد به وجود می آید و تمام اوصاف رهبر خود را در وجود خود پذیرا می شود. طبق همین قانون ازلی اسلامی، بعد از شهادت علامه شهید، ترویج هدف او بیش از پیش انجام پذیرفت و فعالیت های مبارزاتی اش برای مبارزات ملت به صورت الگو درآمد و ملت شریف، متعهد شده است که تا آخرین نفس راه پرچمدار خود را ادامه دهد و اهدافش را دنبال کند و آرمان هایش را جامعه عمل بپوشاند. ان شاء الله.

مواردی از مبارزات شهید

مبارزات شهید عارف حسینی عمدتاً علیه ناسیونالیسم و ملی گرایی، خرافات وارد شده در دین مبین اسلام، تفرقه های مذهبی و قومی، استکبار جهانی، ظلم و خودکامگی، ارزش های ضد فرهنگ، غرب و غرب زدگی، جهالت و بی سواد، تحجر و ارتجاع، وهابیت و صهیونیسم، کمونیسم و سوسیالیسم شرق و کاپیتالیسم و سرمایه داری غرب بود.

مبارزه با ناسیونالیسم و ملی گرایی

شهید عارف حسینی در حوزه علمیه قم در کنار درس و تدریس، به دستور رهبر خویش حضرت امام امت (قدس سره)، گام به میدان مبارزه عملی علیه شاه ملعون گذاشت و به جرم این فعالیت ها، سزاوار جهنمی که محافظ تاج و تخت و در واقع محافظ منافع امپریالیسم جهانی بود، او را مجبور به ترک قم کرد. او به زادگاه خود «پاراچنار» مراجعت نمود و طبیعتاً این منطقه را برای سکونت و خدمت به اسلام انتخاب نمود. وی در کنار تدریس در مدرسه جعفریه پاراچنار، به تبلیغ و ارشاد مردم محروم آن منطقه دست یازید و با حس محرومیت شدید مردم، به فعالیت های گسترده علمی فرهنگی و سیاسی پرداخت.

او که در میان مردم منطقه، محبوبیت شایانی به دست آورده بود، با چشمان تیزبین و بینش عالی خود دریافت که جامعه مبتلا به امراض مهلکی همچون فقر و محرومیت، دوری از فرهنگ و بی سواد، رسوم جاهلی و حکومت عملی ملاکین و خوانین مزدور نظام فرسوده قبایلی و اهلی است که ریشه های جامعه را سست، نظام اجتماعی را مختل و آینده اجتماع را، مخدوش و مبهم ساخته است و همچنین به این نتیجه رسید که بزرگ ترین بدبختی جامعه آن منطقه- که اکثر شیعه هستند- ملی گرایی و

مبارزات شهید عارف حسینی عمدتاً علیه ناسیونالیسم و ملی گرایی، خرافات وارد شده در دین مبین اسلام، تفرقه های مذهبی و قومی، استکبار جهانی، ظلم و خودکامگی، ارزش های ضد فرهنگ، غرب و غرب زدگی، جهالت و بی سواد، تحجر و ارتجاع، وهابیت و صهیونیسم، کمونیسم و سوسیالیسم شرق و کاپیتالیسم و سرمایه داری غرب بود.

سنگ های منحوس آسیاب ظلم و وحشی گری تا مدتی استمرار پیدا کند.

دشمن به خیال واهی خود فقط جسم و جسد مؤمنان را متحرک و محرک می پندارد و گمان می کند که با آزاد شدن «مرغ باغ ملکوت» از «قفس تن»، خطوط و راه های ترسیم شده آنان از بین خواهد رفت، در حالی که یک رهبر و پرچمدار از پیروان اسلام و قرآن، وقتی در راه هدف خود جان می یازد، هزاران نفر دیگر جایش را می گیرند و روح مبارزه آن پرچمدار شهید در رگ و پی تمام همقطاران و همرزمانش



را توضیح داد و ماهیت ضد اسلامی این نهضت‌ها را که در تمام مناطق کشور علیه اسلام جریان داشت، تبیین نمود و فرمود: «کشور عزیز ما را توطئه‌های سازماندهی شده و حساب شده با ترویج سیاست‌های آن چنانی اختلاف مذهب، تعصبات ایالتی و قومی مبتلا به جنگ‌های داخلی کرده و برای جلب رضایت اربابان خارجی خود برادر را به جان برادر انداخته‌اند.»

ایشان به التماس از مردم می‌خواست که وحدت و یکپارچگی خود را در پرتو توحید حفظ کنند و این را به اثبات رسانند که اسلام قدرت این را دارد که نه تنها یک ایالت و استان و یا یک کشور که تمام جهان را زیر پرچم خود گرد هم آورد و متحد نماید و یک جامعه انسانی جهانی را تشکیل دهد. نتیجه زحمات شهید را می‌توان امروزه به صورت حس قوی مسلمانی و یکتاپرستی در بین مردم مشاهده کرد.

در ایالت «سند» وقتی حس ملی گرایی به درگیری‌های خونین تبدیل شد و مردمان بی‌گناه زیادی جان و ناموس و اموال خود را از دست دادند، شهید فرمود: «در نزد ما این حقیقت مثل روز روشن واضح و روشن است که برای برادران ما در شهر عظیم کراچی هیچ اختلاف زبانی و مذهبی و طبقاتی وجود ندارد و آنچه امروز مشاهده می‌شود، در اثر توطئه‌های استعمار است که در جریان می‌باشد. در عصر سیاه و تاریک استبداد و دیکتاتوری، به مردم مظلوم جنایت‌ها و ظلم‌های زیادی شده و خون‌های مظلومان توسط استبدادگران زالو صفت مکیده شد. در چنین شرایطی بود که مردم مظلوم و ستمدیده‌ای را که هر پرتوی را پرتو امید تصور می‌کنند، با توطئه‌های دیگر به نام رهائی از ظلم و ستم، به بیماری ناسیونالیسم دچار نمودند و مردم ایالت «سند» که مزه استبداد نظامی ضیاء را بیشتر از دیگر مردم چشیده بودند، به عنوان اولین شکار در این دام خطرناک گرفتار آمدند و این عامل خطرناک را به عنوان «انصر نجات» خویش پذیرفتند!

سودجویان و فرصت‌طلبان آن را شعله‌ور کردند و این عامل خانمان برانداز در این ایالت مظلوم به اوج خود رسید. مفهوم آزادی با ملی‌گرایی اشتباه و هر دو با هم یکسان پنداشته شدند. همین شرایط در بزرگ‌ترین شهر و مهم‌ترین بندر پاکستان

برای رسیدن به این هدف شوم، اختلاف زبان را در کنار اختلافات در حال افزایش قومی و نژادی قرار داد.

استعمار با بیرون کردن حس شهروند پاکستانی بودن از فکر ناسیونالیست‌ها، امتیاز مسلمان بودن را نیز از آنان سلب کرد. استعمارگران و ناسیونالیست‌ها برای ایجاد «پشتونستان» شعار یک حکومت جداگانه را سر دادند و احساس «اول پشتون» بعد «مسلمان» بودن به مردم القا شد.

انسان‌هایی که احساسات کاملاً اسلامی داشتند، آهسته

آهسته آن را به فراموشی سپردند و شعار ملی‌گرایی و قومیت را جایگزین آن نمودند و در دام ناسیونالیسم گرفتار آمدند. حوادث و اوضاع موجود در داخل کشور و فرمان‌ها و قضاوت‌های انجام شده از طرف دولت در موارد مختلف، به پیشرفت نهضت ناسیونالیسم کمک کرد و مردم مسلمان به دره هولناک و تاریک ملی‌گرایی سقوط کردند و چیزی به نام اخوت و برادری اسلامی دیگر وجود خارجی نداشت و تشکیل یک جامعه اسلامی در بین این مردم غیر متصور گردید. در چنین اوضاعی یک عکس‌العمل قوی ضروری بود تا طوفان ملی‌گرایی را خاموش کند و مردم مظلوم از دستش نجات پیدا کنند و عقاید مردم بر اساس اسلام استوار گردد.

شهید عارف حسینی در آغاز فعالیت‌های سیاسی مذهبی خود، مبارزه با این مرض را به عهده گرفت و تمام هم و غم خود را وقف از بین بردن ملی‌گرایی نمود و بذل برادری را در دل‌های مردم مظلوم کاشت. گرگ‌صفتان ناسیونالیست دیرپوز و روبه صفتان مزدور امروز که می‌خواستند از این فرصت به دست آمده از در مناسب وارد شوند و از احساسات در حال افزایش وحدت و برادری مردم، دوباره به نفع استعمار استفاده نمایند، آنها را از بازی کردن بیشتر با سرنوشت مردم برحذر داشت و ملت را نیز با این خطر نوین و جدید آشنا نمود و این را نیز به همه مردم تفهیم کرد که این نهضت جدیدی است که منافع سیاسی استعمار را تامین می‌کند و گردانندگان آن نیز دشمنان اسلام هستند و می‌خواهند اجتماع اسلامی شما را از هم بگسلانند.

او نه تنها دشمنان مرئی و نامرئی را به مردم معرفی نمود که در ایجاد وحدت اسلامی نیز رسالت خود را به خوبی ایفا کرد و فرمود: «ای مردم اختلافات رنگ و نژاد را فراموش کنید و به نام اسلام متحد شوید و با همراهی و اخوت اسلامی، زندگی اجتماعی خود را بگذرانید تا توطئه‌هایی که علیه مردم و کشور پاکستان طرح‌ریزی می‌شود، با اتحاد شما نقش بر آب شوند.»

او تعلیمات قرآنی و الهی را الگوی خود قرار داد و در کندن ریشه‌های منطقه‌ای زبانی و قومی و گردهم‌آوری ملت در زیر پرچم پر افتخار اسلام، سعی فراوان نمود. او برای تحصیل این هدف در مسائل مختلف زندگی روزمره مردم شرکت جست و اهداف استعمارگران و روش‌های نجات از آن را روشن نمود. جوان‌ها را با تعلیمات الهی آشنا نمود و در دل و روان آنان اسلام را جایگزین احساسات قومی کرد و مضرات ملی‌گرایی را خاطر نشان نمود و آن را باعث دوری از اسلام معرفی کرد. در این راستا ایشان با جبهه‌ای از افراد سودجو و مقام‌پرست روبرو شد و رنج‌های زیادی را متحمل گشت، ولی در رسالت الهی خویش تیرسید و نلرزد و استوار ماند و برای هدف خویش از مبارزه حق‌طلبانه دست برنداشت. شهید علاوه بر این اهداف، نهضت‌های مختلف ناسیونالیستی



ناسیونالیسم است که روزنه امیدها را کاملاً مسدود می‌نماید و موجب درگیری‌های فرقه‌ای می‌گردد. شهید عارف حسینی به فضل و عنایات خداوند متعال این مرحله را - با مبارزات پیگیر خویش - به خوبی طی کرد و ریشه بدبختی‌ها - یعنی ناسیونالیسم - را اولین هدف خود قرار داد و تصمیم به انهدام آن گرفت.

در مناطق شمالی و شمال غربی ایالت سرحد پاکستان نظام ایلی و قبائلی حاکم است و مناطق نیمه آزاد به حساب می‌آیند. در این مناطق حکومت دخالت زیادی ندارد. مردم این مناطق، در عین آزادی خواهی، به حکم انسان بودن، نیازمند اجتماع بودند و هر اجتماعی نیز برای بقای خود نیازمند قانون است. بعضی مناطق وحدت در زبان و در برخی مکان‌ها ایل و قبیله و یا حدود جغرافیایی موجب تشکیل یک جامعه انسانی و در جاهای زیادی وحدت در مذهب و ملیت باعث تشکیل یک جامعه جداگانه‌ای می‌شود. هدف تمام این عوامل، فراهم کردن یک قدر مشترک در بین انسان‌ها و ایجاد جامعه‌ای انسانی است، ولی هر یک از اینها به‌تنهایی برای تشکیل جامعه دلخواه یا کافی نیست و یا اصلاً نمی‌تواند سبب تشکیل جامعه باشد. بعضی از این عوامل نه تنها نمی‌توانند سبب تشکیل چنین جامعه‌ای شوند که ممکن است موجب تفرقه انسان‌ها نیز گردد. این مسئله در عمل به اثبات رسیده است. تا به حال این عوامل در موارد زیادی نه فقط نتوانسته‌اند تمام انسان‌ها را در مرکزی واحد گرد هم آورند که هر یک نقش مهمی نیز در ایجاد دوری و از هم پاشیدگی انسان‌ها بازی کرده‌اند. در واقع تمام این فرضیه‌های مطرح شده برای تشکیل جوامع، حربه‌های خوب و موثری در دست استعمار و استکبار برای سرگرم کردن مردم بوده و این قدرت‌های طاغوتی از این عوامل در راستای محافظت از منافع خود بهره‌های فراوانی برده‌اند. این قدرت‌های اهریمنی جنایتکار و تبهکار با استفاده از این عوامل، نه تنها انسان‌ها را دشمن یکدیگر ساخته‌اند، بلکه آنان را از خدا و انبیاء و مصلحان حقیقی نیز دور و جدا نموده‌اند.

این بیماری مهلک مثل جاهای دیگر در مناطق شمال غربی پاکستان نیز قویا بر سرنوشت مردم حاکم بوده است. محافظان منافع شخصی و فرصت‌طلب‌ها، دشمنان کشور، دشمنان اسلام برای از بین بردن و از هم گسیختن هماهنگی ملی و مذهبی مردم، اصطلاحات فریبنده‌ای همچون ناسیونالیسم را به کار می‌برند. این جنایت‌پیشگان، فقر و محرومیت، احساس حقارت و خودکم‌بینی، عدم وجود قانون و نظم را دست‌آویز قرار داده و بدون اینکه به چاره آن برخیزند، مردم این مناطق را دچار بیماری ناسیونالیسم نموده‌اند. استعمار از نظام‌های قبایلی به بهانه احیای تشخیص ملی مسلمانان، استفاده نموده و سعی کرده آنان را به بیماری خطرناک ملی‌گرایی دچار سازد.

او نه تنها دشمنان مرئی و نامرئی را به مردم معرفی کرد که در ایجاد وحدت اسلامی نیز رسالت خود را به خوبی ایفا کرد و فرمود که: «ای مردم اختلافات رنگ و نژاد را فراموش کنید و به نام اسلام متحد شوید و با همراهی و اخوت اسلامی، زندگی اجتماعی خود را بگذرانید تا توطئه‌هایی که علیه مردم و کشور پاکستان طرح‌ریزی می‌شود، با اتحاد شما نقش بر آب شود.»

(کراچی) نیز حاکم بود که تعداد قومیت‌ها در این شهر شاید مساوی با تعداد ساکنان آن باشد. در این راه از محرومیت‌ها و فقر و بدبختی‌ها استفاده فراوانی شد و این شهر میلیون‌ها دچار آشفتگی و هرج و مرج گردید. صدها نفر جان خود را از دست دادند. املاک و دارائی‌های مردم یا دچار حریق شد و یا به تاراج رفت. درگیری‌های قومی مهاجرین (که بعد از تجزیه پاکستان به این کشور مهاجرت نموده‌اند) با سندها، مهاجرین پابتن‌ها (پشتو زبان‌ها) و مهاجرین با پنجابی‌ها در اکثر شهرهای بزرگ ایالت «سند» با قدرت آغاز شد و آن شد که در بین یک ملت مسلمان قابل تصور نبود و نیست. برادر سینه برادر را هدف شمشیر و دشنه قرار داد و

عقل، آن را با جان و دل می‌پذیرد. مبارزه با اختلافات مذهبی و فرقه‌ای

استکبار جهانی از اول کوشش بوده که برای جلوگیری از اسلام در میان خود مسلمانان تفرقه و اختلاف ایجاد کرده و از مذاهب و فرق موجود در بین مسلمین استفاده مناسب به عمل آورد. این کوشش‌ها زمانی به اوج خود رسید که استکبار از دست اسلام و به صورت انقلاب اسلامی ایران، ضربه بزرگی را متحمل شد و به تکاپو افتاد و تصمیم گرفت که انقلاب اسلامی را به هر طریق ممکن از میان بردارد و از صدور انقلاب نیز جلوگیری به عمل آورد.

دشمنان با قدرت تمام به صحنه آمدند و حداکثر تلاش خود را به کار گرفتند تا چهره اصلی انقلاب برای جهانیان روشن نشود و برای این هدف در کنار فعالیت‌های دیگر، برای جلوگیری از صدور انقلاب به تفرقه‌افکنی در بین مذاهب و فرق مختلف، چه در داخل و چه در خارج ایران پرداختند تا خود را از خطر اصلی که اسلام بود برهانند، ولی هدایت امام امت (قدس سره) و رهبران هشیار انقلاب اسلامی، همان طور که در زمینه‌های دیگر آنان را ناکام کرده بود، در این مورد هم مانع از موفقیت آنان گردید.

در پاکستان زمینه برای این نقشه، بیش از کشورهای دیگر آماده بود. دشمن هم از این نقطه ضعف، اطلاع کامل داشت و بر فعالیت‌های خود در زمینه ایجاد و گسترش اختلاف، افزود. او اهل سنت و شیعیان - دو مذهب و فرقه بزرگ مسلمین - را گرفتار اختلافات شدید مذهبی کرد و در بین خود شیعه هم کوشش‌های زیادی برای ترویج شیخیت و حتی وهابی‌گری به عمل آورد. در این فعالیت‌ها استکبار مثلاً یک نفر را اجیر کرد که هم علیه وهابیت و در دفاع از شیخیت و هم بر عکس، علیه شیخیت و در دفاع از وهابیت کتاب بنویسد!

استکبار در بین چهار مذهب اهل سنت نیز به اختلافات دامن زد و در بین هر فرقه، چند فرقه دیگر به وجود آورد و در نتیجه اختلاف و تفرقه زیادتیر شد. خطبا و اهل منبر تمامی فرق، علیه یکدیگر بر سر منابر دست به سم‌پاشی زدند، همدیگر را تکفیر کردند، به هتک و توهین عقاید همدیگر پرداختند و به مناسبت‌های مختلف، اختلافات را بیشتر و شدیدتر نمودند. استکبار برای تحت‌الشعاع قرار دادن پیام خونین و ضد ظلم محرم‌الحرام، این روزها را به تفرقه و اختلاف‌اندازی اختصاص داد و از این کار دو استفاده کرد: اول اینکه از اتحاد بین مسلمین به‌طور مؤثر جلوگیری به عمل آورد و دوم اینکه نگذاشت پیام سرور آزادگان جهان حضرت سید الشهداء (ع) به گوش کسی برسد، زیرا پیام سیدالشهداء (ع) نیز مثل وحدت مسلمین می‌توانست تمام منافع استکبار را از بین ببرد و او را به خاک مدلتنش بنشاند.

استکبار، مسلمانان را دچار جنگ و تفرقه نمود و خلاء بزرگ فکری و عقیدتی را به وجود آورد. به تفرقه‌افکنان آموزش داد و آنها را به میدان معرکه فرستاد و این فعالیت‌های استکبار و



تمام احکام واقعی اسلام را خارج از اسلام قرار داد و رسوم و عادات نازیبا، اعتقادات مخالف با واقع و جعل احکام برای هوی و هوس‌های نفسانی و غیره را اصل اسلام معرفی کرد تا اسلام واقعی بدنام شود.

ایشان از همان ابتدا، این مصیبت عظمی را درک کرد و با یک روش منطقی به مبارزه با این مسئله پرداخت و تا حد توان در سخنرانی‌ها و درس‌های خویش به این مبارزه ادامه داد و بطران این خرافات را با استدلال ثابت نمود.

«پیرپرستی» بزرگ‌ترین مورد این خرافات است. در جامعه موجود پاکستان «پیرپرستی» رنگ یک مذهب کامل را به خود گرفته و بخشی از مردم به عنوان مرید به خرافات مشغول شده‌اند. بعضی از این خرافات عمومیت یافته و در بین تمام مردم یافت می‌شود. البته این پدیده جدیدی نیست، بلکه با ورود اسلام در قرن هفتم میلادی، «صوفی‌گری» نیز به شبه قاره هند نفوذ کرده و تا زمان موجود ادامه یافته است. «پیران» این مکتب برای جمع‌آوری پول و تأمین معاش و تکمیل هواهای نفسانی خویش، به وسیله اجیران خود چند کرامت و کارهای خارق‌العاده را جعل و در بین مردم تبلیغ کردند و به تاراج دارایی‌ها و حتی ناموس معتقدین خویش پرداختند. «پیران»، این مزدوران طاعوت، مردم را از تمام احکام خداوندی معاف کردند و بری‌الذمه قرار دادند! - ساده‌لوحان ملت را پیرامون خود جمع کردند و به عبادت الهی، عنوان ثانوی دادند و به جای آن تعدادی از او را و موسیقی را وظیفه این مسلمانان ساده‌لوح قرار دادند. این راهزنان مکار، اموال مسلمین و معتقدین بی‌اندیشه را به سرقت می‌بردند و برای مخدوش ساختن اسلام ناب محمدی (ص)، شبانه‌روز مشغول فعالیت بودند.

شهید عارف حسینی مدت‌های

زیادی علیه این پدیده شوم به مبارزه پرداخت، اسلام حقیقی را شناساند و

باینکه سختی‌ها و عداوت‌های زیادی را تحمل کرد، ولی به افشای چهره واقعی این سارقین ناموس و عزت

ادامه داد و روشنفکری را ترویج کرد، اندیشه‌های اسلامی را در صحنه‌های

مختلف زندگی و انسان‌ها گسترش داد و به جامعه ابلاغ کرد که اسلام

ناب چند تارسم خرافی نیست، بلکه اسلام حقیقی شامل احکام و اصول و

فروع و قرآن و غیره است که منطق وحی آن را امضاء می‌کند و منطق

مسلمان، سینه مسلمان را با نیزه شکافت. بندگان خدای واحد جسم همدیگر را با تیر و گلوله سوراخ سوراخ کردند و جوی خون روان شد و در نتیجه، وحدت امت محمدی (ص) دچار دوری‌ها و تفرقه‌ها شد.

شهید مظلوم که پرچم مبارزه با چنین مصائبی را بر دوش می‌کشید، در چنین اوضاع آشفته‌ای طی سخنرانی‌ها و خطبه‌ها، علل و اسباب این بدبختی‌ها را تشریح کرد. از مناطق آسیب‌زده بازدید به عمل آورد و دشمنان اسلام را کارگردان این فجایع معرفی نمود و فرمود: «گماشتگان استعمار برای بقای حکومت و کرسی خود به چنین خونریزی‌ها دست زده و ملت مظلوم را قتل عام می‌نمایند.» وی افزود: «اگر غده سرطانی ملی‌گرایی در این ملت باقی بماند و روند رو به فزونی دوری از اسلام هم به همین منوال به پیش برود، شاید برای ما نتایج بدتر از این را نیز داشته باشد.» ایشان در ادامه فریاد اعتراض سر داد و سفارش بازگشت به خویش را به گوش طبقات مختلف جامعه رساند و به سردمداران نهضت‌های قومی ایالت پنجاب

ایشان به التماس از مردم می‌خواستند که وحدت و یکپارچگی خود را در پرتو توحید حفظ کنند و این را به اثبات رسانند که اسلام قدرت این را دارد که نه تنها یک ایالت و استان و یا یک کشور که تمام جهان را زیر پرچم خود گرد هم آورده، متحد نماید و یک جامعه انسانی جهانی را تشکیل دهد. نتیجه زحمات شهید را می‌توان امروزه به صورت حس قوی مسلمانی و یکتاپرستی در بین مردم مشاهده کرد.

و بلوچستان نیز توصیه کرد که به خود آمده و به جای حفظ تشخیص قومی، تشخیص اسلامی خود را حفظ نمایند.

مبارزه با خرافات

غفلت روحانیت، دوری مردم از اسلام اصیل و فعالیت‌های شبانه‌روزی استعمار، ضربه مهلکی را به اسلام وارد آورد و باعث شد که خرافات زیادی در دین مبین وارد شود و رنگ مذهب به خود بگیرد؛ خرافاتی که نه منطق عقل آن را قبول دارد و نه منطق وحی آن را تصویب می‌نماید. این خرافات بود که ظاهر مذهب و دین را تشکیل می‌داد و این مذهب جدید نتیجه فعالیت‌های بدون خستگی استعمار بود؛ این دین جدید



۱۳۳۶ ق. دیدار از مسجد امام حسین (ع) اراک.

مدرسه جعفر پاراخیار، از راست: حجت الاسلام سید عابد حسین حسینی، شیخ مدد علی و علامه شهید عارف حسینی



بخورد. همچنین تشنگان قدرت هم اتحاد ملت را برای قدرت خود خطر محسوب می‌کنند و از امت می‌هراسند، از این رو، برای نجات خود و حفظ کرسی قدرت به توطئه علیه ملت دست می‌زنند و در ایجاد آشوب‌ها و خونریزی‌ها عنوان اول را به خود اختصاص داده‌اند.

ایشان حکومت ژنرال ضیاء را تنها عامل اساسی در ایجاد آشوب‌ها و بلواها می‌دانست، حکومتی که مرکب از غلامان حلقه به گوش استعمار و استکبار بود. او تصریح کرد که استکبار جهانی برای حفظ نوکران خود چنین بلوایی را ایجاد می‌نماید و فقط وحدت است که می‌تواند ملت را از نکت‌ها و بدبختی‌ها رهائی بخشد.

مبارزه با استکبار جهانی، به‌ویژه استعمار آمریکا

زمانی که دشمنان انسانیت، تاراج ثروت‌های زیرزمینی کشورهای عقب افتاده مسلمان و غیراسلامی و مستضعف را پیشه خود ساختند، در کشورهای مسلمان با مقاومت‌های جزئی مسلمین و در کشورهای غیر مسلمان با مقاومت جزئی مستضعفین روبرو شدند، اما این امر فائده‌ای بخشید و استکبار با قدرت بیشتر و نیروی زیاد وارد صحنه شد و به چپاول این کشورها پرداخت. کشور پاکستان نیز بعد از آزادی از استعمار طواغیت، در پنجه استکبار آنان گرفتار آمد. بلافاصله بعد از آزادی، افرادی حکومت را به دست گرفتند که از نام استقلال می‌لرزیدند و به گمان باطل خویش تصور می‌کردند بدون وابستگی، ادامه حیات امکان‌پذیر نیست و به دیگران نیز القا می‌کردند که هر کشوری باید به یکی از دو قدرت وابسته باشد و گرنه باید منتظر نابودی خود باشد.

و این مزدوران، پاکستان را در بدو تولد به صورت لقمه‌ای گسوارا و چرب به کام استکبار سپردند. از آن زمان تاکنون پاکستان توانسته از دست مزدوران حلقه به گوش استعمارگران و استکبار جهانی رهائی یابد و اگر در گوشه‌های صدای آزادی و حریت برخاست، با شدت تمام سرکوب شد.

شهید مظلوم عارف حسینی که حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی اسلام به رهبری امام خمینی (قدس سره) بود، با الهام از رهبر خود، مبارزات خویش را اساساً علیه استکبار

جهانی طرح‌ریزی کرد و حملات شدید و بی‌امان خود را علیه دیوستان مزدور و اربابانشان ادامه داد. شجاعت و هیبت شهید، پشت استکبار را لرزاند. شهید نه تنها در پاکستان که در نقاط دیگر جهان نیز برای منافع استکبار خطری جدی محسوب می‌شد، زیرا او با ایجاد هماهنگی با نهضت‌های آزادی‌بخش جهان، در پی نابودی استکبار برآمده بود و هدف اصلی‌اش به آزادی مسلمین محدود نمی‌شد، بلکه آزادی مستضعفین جهان را سرلوحه زندگی خود قرار داده بود. او با قدرت به مبارزه با استکبار جهانی، به‌ویژه آمریکای جنایتکار و تروریسم دولتی آن ادامه داد و از نهضت‌های جاری در افریقا، آمریکای مرکزی، لبنان، فلسطین، عراق و افغانستان حمایت کرد و مبارزات محرومین تحت ستم در تمام نقاط جهان را تایید نمود.

مبارزه علیه ظلم و استبداد

شهید عارف حسینی مبارزه علیه استبداد را عملاً از تحصیل خود در نجف آغاز کرد. با سرکار آمدن حزب بعث در عراق، ظلم و ستم افزونی یافت و استبداد ریشه‌های خود را در این کشور استحکام بخشید. مخالفت‌هایی جزئی از سوی عده قلیلی از عراقی‌ها و مسلمانان غیرعراقی مقیم عراق آغاز شد. نام شهید مظلوم نیز در میان مبارزین به چشم می‌خورد. او علیه حزب بعث فریاد اعتراض بلند کرد و نسبت به این حزب منفور، تنفر و انزجار خود را اعلام کرد که در نتیجه ایشان را هم در کنار دیگر روحانیون با تحمل سختی‌ها از عراق بیرون کردند.

سپس ایشان به حوزه مقدسه قم مشرف شد. نظام ستمشاهی در آن زمان در ایران نیز بیدار می‌کرد. وقتی که ظلم و ستم حکومت مزدور و خودکامه در ایران به اوج خود رسید، ایشان هم در ایران حضور داشت و خود نیز در آن قیام شریک بود. او دوستان خود را نیز علیه نظام فرسوده ستم‌شاهی تحریک می‌کرد. این فعالیت‌ها باعث شد که پلیس مخفی سلطنتی

شهید مظلوم عارف حسینی که حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی اسلام به رهبری امام خمینی (قدس سره) بود با الهام از رهبر خود، مبارزات خویش را اساساً علیه استکبار جهانی طرح‌ریزی کرد و حملات شدید و بی‌امان خود را بر دیوستان مزدور و اربابانشان ادامه داد. شجاعت و هیبت شهید، پشت استکبار را لرزاند.



مزدورانش تا به حال موجب قتل هزاران نفر از طرفین شده است و مسلمین به خون یکدیگر تشنه شده‌اند و بدون اینکه بدانند، با حربه‌هایی به نام مذهب به تخریب ساختمان بزرگ و پرشکوه اسلام پرداخته‌اند. اینان از اسلام دور گشته و هواهای نفسانی خود را اسلام نامیده‌اند، زیرا شیاطین بیرونی به کمک شیاطین درونی در حال فعالیت می‌باشند و صاحبان قدرت پاکستان اگر این آتش‌ها را خاموش می‌کردند، برای قدرتشان خطرناک بود و خود بر افروزنده آن بودند. آنها می‌خواستند شعله‌های آن را زبانه‌دارتر کنند تا در مسند حکومت بمانند. این غلامان زر خرید بیگانه با اسلام آن کردند که روی بهبود و نصاری را سفید نمودند. اصل تفرقه‌اندازی را اساس سیاست‌های خود قرار دادند و برای برکنار ریشه تشیع، تمام قدرت خود را بسیج نمودند.

در گذشته هم درگیری مذهبی وجود داشت، ولی جنندان قابل توجه نبود تا اینکه ضیاءالحق آمریکایی، این مزدور «سیا» این کار را وظیفه خود قرار داد و از «کراچی» تا «پاراپنار» و «گلگت»، امنیت عمومی به آشوب‌های قومی، مذهبی و فرقه‌ای مبدل شد. او با کمک ثروت‌های راهزنان حجاز، زندگی شیعیان را در پاکستان دشوار نمود و هر روز مسلمانان را هدف این توطئه قرار داد. کوشش‌های محدودی هم برای جلوگیری از این مسائل انجام گرفت که مؤثر واقع نشد.

شهید مظلوم که پرچمدار بزرگ دعوت مسلمین به اتحاد بود، به میدان آمد و این توطئه خطرناک استکبار را عیان نمود. او تحت لوای پرچم مبارزه، پیام وحدت را فریاد زد و پرچم مبارزه علیه گم‌گشتگان استکبار را برافراشت. وی به عنوان نخستین گام به اتحاد توجه و فواید آن را روشن نمود. آن را سرلوحه فعالیت خود قرار داد و برنامه جامعی را برای آن مطرح نمود. این برنامه مواد قابل پذیرش تمام فرق اسلامی را در بر داشت.

دومین گام ایشان در وادی مبارزه، معرفی عاملین این مصیبت‌ها بود و توضیح اینکه چه کسانی از این اختلافات و درگیری‌ها بهره می‌برد و استکبار جهانی تا چه اندازه از آن استفاده می‌نماید. ایشان طی سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود با بیان محاسن وحدت در یک سخنرانی فرمود: «من شدیداً به وحدت مسلمین معتقدم و کشور پاکستان به وسیله وحدت و یکپارچگی مسلمانان به وجود آمده است، لذا بقای کشور و امنیت و سلامتی ملی در سایه وحدت میسر است.»

ایشان علاوه بر ادله قرآنی و روانی بر لزوم وحدت، آن را یک ضرورت عقلانی هم می‌دانست. ایشان اعلام کرد که استکبار جهانی از اتحاد امت مسلمان هراس دارد، بنابراین تاب تحمل چنین وحدتی را نخواهد داشت و آن را پاره پاره خواهد کرد و فرمود: «استکبار در طول تاریخ از اسلام سیلی خورده، لذا نمی‌گذارد که اتحاد مسلمین برقرار شود و باز هم ضربه



شهید نه تنها در پاکستان که در نقاط دیگر جهان نیز برای منافع استکبار خطری جدی محسوب می‌شود، زیرا او با ایجاد هماهنگی با نهضت‌های آزادی‌بخش جهان، در پی نابودی استکبار برآمده بود و هدف اصلی‌اش به آزادی مسلمانین محدود نمی‌شد، بلکه آزادی مستضعفین جهان را سرلوحه زندگی خود قرار داده بود.

وی راضی بود، در صف عبدالله وارد شد، در جنت معلی اسکان یافت و در کنار اجداد طاهرینش با آرامش خاطر به حیات نو پرداخت و به نسل‌های آینده بازماندگان و یتیمان ملت نشان داد که پیام حسین بن علی (ع) امروز هم می‌تواند سرچشمه تلاش‌های مبارزین در راه حق قرار بگیرد که فرمود: «انی لاری الموت الاسعاده والحیة مع الظالمین لابرها».

مبارزه فرهنگی علیه غریب‌زدگی و ارزش‌های ضد فرهنگی

فرهنگ نام اصولی است که هر نسل آن را به نسل آینده می‌سپارد و پاکستان هم کشوری بود که در عین آزاد شدن از استعمار انگلیس از یک ملت و مکتب دیگر به نام هندو تجزیه شده بود. ولادت ملتی جدید و کشوری نوین بود، ولی نظام، همان نظام استعماری بود. در حالی که کشور جدید هیچ سرمایه فرهنگی غنی در اختیار نداشت، ولی نفرت از فرهنگ هندو در اذهان مسلمانان وجود داشت و همین نفرت از فرهنگ هندو در واقع موجب شکوفایی نهضت تاسیس پاکستان گردید، ولی به علت عدم آشنائی رهبران و زعمای کشور با فرهنگ غنی اسلامی، ملت مسلمان به فقر فرهنگی دچار گردید. طبیعتاً محلی که از خودش فرهنگ نداشته باشد، به‌زودی محل تاخت و تاز فرهنگ‌های بیگانه قرار می‌گیرد. ملتی که تاریخ نداشته باشد، خودش دچار احساس حقارت می‌شود و در سایه چنین احساسی، برتری‌جویی، تظاهر و تصنع، ریشه می‌گیرد و صاحب چنین احساسی، برای اثبات برتری خود بر دیگران، رنگ دیگری را به خود می‌گیرد تا دیگران حقیرش نپندارند.

پاکستان با چنین وضعی روبرو بود و لذا میدان مناسبی برای فرهنگ‌های بیگانه به شمار می‌رفت. فرهنگ هندو نیز بر مردم پاکستان تأثیر گذارده بود و دیگر ملل و مذہب نیز فرهنگ خود را به این ملت تحمیل نمودند و با مخلوط شدن رسوم و

ایران او را مجبور کند که ایران را ترک نماید. البته قبل از این، پلیس از ایشان خواسته بود تعهد بدهد در فعالیت‌های انقلابی شرکت ننماید، ولی سرشت مخلوط به مبارزه با ظلم و ستم ایشان باعث شد که چنین تعهدی را امضا ننماید و ترک ایران را بر ترک مبارزه ترجیح دهد.

در کشور محل سکونتش نیز، ظالمان وجود داشتند و ستم در پاکستان کمتر از ایران نبود، ولی با روشی دیگر و لذا روح مبارز ایشان نتوانست ساکت بماند و با بی‌تفاوتی زندگی کند و با رسیدن به کشور خود، علم مبارزه را به دوش گرفت و به مبارزه پیگیر ادامه داد، در نتیجه مستکبرین و ظالمین با نخستین گام‌های ایشان در راستای مبارزه، او را تحت نظر گرفتند.

ایشان در ابتدا به کمک ستم‌دیدگان منطقه خود پاراچنار و ایالت شمال غربی پاکستان شتافت و فریاد «یا للمسلمین» آنان را اجابت نمود و با آنها همصدا و هم‌مرد شد و در آنجا در مقابله با استبداد مزدوران استکبار مشکلات فراوانی را تحمل کرد. در حالی که مردم مظلوم از شدت ستم‌ها، فریاد می‌زدند و آه و ناله می‌کردند، تشنگان قدرت، در هوس حفظ مسند حکومت بر ظلم و جنایات خود می‌افزودند. سیاه‌ترین مقطع استبداد، حکومت نظامی ژنرال ضیاء، این دیکتاتور دست‌نشانده استکبار بود که ظلم و جنایاتش ملت را به ستوه آورده بود. صداها و فریادهای مظلومین زیر فشار عوامل استکبار خفه شده بود. ارتش و نیروهای مسلح به جای اینکه از تمامیت ارضی کشور دفاع کنند، به جان مردم بیچاره و مستضعف افتادند و آنان را دشمن خود فرض کردند. خانه‌های مردم جبهه دشمن و اموال منقول آنان، غنای جنگی و ناموس آنان، اسیر جنگی شناخته شدند! ابرهای تیره آسمان کشور را پوشانده بود. در کشوری آزاد به نام آزادی، طوفان‌های سرخ و خون‌لود استبداد وزیدن گرفته، به جای عدالت تازه‌یانه‌های ستم رواج پیدا کرده بود و به نام اسلام، کفر، مسیحیت، یهودیت و وهابیت ترویج و تبلیغ می‌شد.

در چنین اوضاعی بود که شهید مظلوم با صدائی رسا، سرود عدالت و آزادی سرود و ملت خود را تسلی داد، به کمک آنان برخاست، گریه ستم‌دیدگان را به تبسم و لیخند مبدل ساخت، تو خالی بودن طبل استبداد نظامی را فاش ساخت و ظلم و استبداد را به مقابله طلبید. در نتیجه پی‌ریزی مبارزه، هزاران دردمند با ایشان همراه شدند و چنین بود که جبهه وسیعی علیه استبداد در کشور ایجاد گردید.

علامه عارف حسینی که پیرو عدالت و فرزند شهید عدالت حضرت علی بن ابیطالب (ع) بود، پاداش عدالت‌خواهی را دریافت و از محراب عبادت به دعوت «یا ایتهالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک» با رضایت تمام و در حالی که حق هم از

سنت‌های گوناگون، فرهنگ جدیدی به دست آمد. هر کس از هر جای دنیا با فراهم آوردن فرصت، یک سنت و رسم کهنه خود را به این کشور صادر نمود و این ملت هم به علت خالی بودن میدان فرهنگ، هر یک از این فرهنگ‌ها را برای جبران بی‌فرهنگی پذیرفت.

در این میان فرهنگی که بیش از همه از فرصت استفاده نمود، فرهنگ مبتذل غربی بود که معیبار و ملاک‌های آن جوانب حیوانی در انسان‌ها و خواهان روابط آزاد در میان خانواده‌ها، اصول آزاد بازرگانی، بی‌حجابی، برهنگی و بی‌بندوباری و در کل، انحطاط جوامع انسانی است. شاید کمتر کشوری باشد که این اصول و فروع تباهی را در خود جای نداده باشند. جامعه پاکستان هم از این فرهنگ وارداتی محروم نماند و حتی بیش از دیگران به انتخاب این فرهنگ روی آورد، در نتیجه از مخلوط شدن فرهنگ هندوان با فرهنگ غرب، فرهنگی عجیب و غریب تشکیل گردید، بانوان لباس خود را طبق این فرهنگ می‌دوزند و می‌پوشند، مردان، این فرهنگ مخلوط را در تمام زمینه‌های زندگی پیاده می‌کنند و در نتیجه شهرهای پاکستان، نه همگون با هندوان است و نه شباهتی به کوچه و بازارهای اروپا دارد.

بعضی از حکام این امر را تقویت نمودند و مطبوعات که باید زبان ملت باشند، کاری کردند که خود غربی‌ها خجالت کشیدند. رادیو و تلویزیون راه لهو و لعب را در پیش گرفت. روزنامه‌ها چاپ عکس‌های عربان را دستور کار خود ساختند و جامعه بی‌فرهنگ دچار بدفرهنگی گردید. تمام این عوامل دست به دست هم دادند و جامعه پاکستان را به سوی انحطاط و تباهی تدریجی کشاندند. کودکان پاکستان ستاره‌های سینما را الگوی خود قرار می‌دهند. گروه‌های فرهنگی امروز پاکستان شامل چند مطرب و رقاصه هستند که برای دیدارهای فرهنگی به کشورهای دیگر مسافرت می‌کنند.

در چنین اوضاعی، عکس‌العمل شخصیتی مانند شهید مظلوم عارف حسینی معلوم و مشخص است. او قسمت اعظم نهضت اصلاحی خود را علیه بدفرهنگی صرف نمود. جوان‌هایی که به‌سرعت قدم در وادی فساد و تباهی می‌گذاشتند، با ندای او به خود آمدند. روح فسادی که از طرف غربیان القا شده بود، آهسته آهسته مبدل به روح انسانی الهی می‌شد. بانوان هم که هدف اصلاح بودند، تحت تأثیر این فرهنگ راستین قرار گرفتند. تلاش‌های پیاپی علیه بی‌حجابی، بدر غیرت در دل‌های مردم کاشت. تظاهرات اعتراض‌آمیز متعددی علیه این پدیده خانمان‌سوز به وجود آمد و جلسات زیادی برای



کراچی، بر مزار محمد علی خلیج



مبارزه با جاهل و بی‌سوادی

فکر اسلامی، درباره ریش کن نمودن این پدیده بد برگزار گردید. جهت اصلاح نظام آموزشی که مهد تمدن غرب است، کوشش‌های بی‌دری و خستگی‌ناپذیر انجام گرفت. به روزنامه‌ها اعتراض‌های زیادی شد و یادداشت‌های اعتراض‌آمیزی به این روزنامه‌ها تسلیم گردید.

بسیاری اصلاح‌گرایان و نوجوانان و جوانان که رمان‌های مبتذل غربی را مطالعه می‌کردند، مسائل اسلامی به صورت کتاب و مجله فراهم گردید و آنها به مطالعه تعلیمات اسلامی ترغیب گردیدند. با سازمان‌های تبلیغی ارشادی برای تکمیل کمبود مواد آموزشی اسلامی همکاری شد. نهضت، مبارزه با اعتیاد به مواد مخدر و قاچاق آن مبارزه پیگیری را طرح‌ریزی کرد و برای از بین بردن این مسئله خطرناک، به دولت هم هشدارهایی داد.

اصلاح فرهنگی جامعه، کاری عملی، لیکن سخت و طاقت‌فرساست و امکانات و وسایلی فراوانی را لازم دارد، اما با وجود آن همه محدودیت وسایلی و امکانات، تغییرات فرهنگی بزرگی همچون خشکاندن ریشه انحطاط و تباهی و غرب‌زدگی کار آسانی نیست، ولی شهید تا حد امکان با این بلای خانمان‌برانداز مبارزه بی‌امان کرد و دیگران را نیز به اهمیت موضوع توجه داد.

مبارزه با جاهل و بی‌سوادی

شهید عارف حسینی جاهل و بی‌سوادی را از علل عقب‌ماندگی فرهنگی و انحطاط جامعه اسلامی تلقی و مبارزه‌ای ملی و همه‌جانبه را علیه آن آغاز نمود. وی مدارس زیادی را تاسیس و کتابخانه‌های متعددی را در مناطق مختلف بنیان‌گذاری کرد. او معلمان و مدرّسین بسیاری را به سراسر مناطق اعزام کرد و در این زمینه سعی فراوانی داشت.

مبارزه با تحجر و ارتجاع

عوامی چند را می‌توان به عنوان سده‌ها فعالیت‌های انقلابی شهید محسوب کرد که یکی از آنها سرآمد دیگر موانع است و آن چیزی نیست جز ارتجاع و تحجر، عناصر ارتجاعی که اسلام را وارونه تصویر می‌نمایند و از ظهور اسلام تا به حال با اسلام ناب در حال ستیز بوده‌اند. باطلی آنها نه تنها موجب تشویش افکار مسلمانان گردیده که باعث دوری آنان از اسلام نیز بوده است. آنان مقتضیات عصر جدید را کاملاً به فراموشی سپرده، اسلام را در چند احکام مذهبی و عبادی محدود نموده، همیشه از امور اجتماعی و انقلابی چشم‌پوشی کرده، از آن گریخته و منافع شخصی را بر منافع اجتماعی ترجیح داده‌اند. ارتجاعیون عصر حاضر نیز چنین هستند. اینان به علت بی‌اطلاعی از احکام اسلام در تمامی زمینه‌ها، آن احکام را ندیده و نشنیده از اسلام خارج می‌دانند. اینها با انکار ضرورت برقراری حکومت اسلامی، موجب نکبت و بدبختی مسلمانان شدند، زیرا طبق عقاید آنان ظلم هر ظالمی را باید تحمل کرد! و حکومت برای مسلمانان شجره ممنوعه است!! بدبختی‌هایی که بنا بر کوتانظری آنها به مسلمین متوجه شده، قابل جبران نیست.

شهید در راه نهضت اصلاحی اسلامی، ارتجاعیون را مانع حقیقی دید که نه تنها مخالف با فکر ایشان بودند، بلکه با تمام سزای و برگ خود به جنگ با افکار اسلامی انقلابی پرداختند و وقتی در مقابل رهبری ایشان صف‌آرایی کردند، تعدادشان افزایش هم یافت. مقدمه‌الجیش آنان روحانیون مقدس‌مآب بودند که کاری غیرعبادی را خلاف شرع پنداشتند و علیه آن فتوای عدم مطابقت با شریعت اسلام را صادر کردند! فتوای این آقایان - که تعدادشان کم هم نبود - روز به روز در حال افزایش بود تا رهبری شهید نتواند در راه انقلاب و اسلام ناب به موفقیت برسد.



رعب و وحشت و ترور و قتل شخصیت‌های اسلامی سعی در از بین بردن اسلام نموده است. مهم‌ترین حربه استعمار در این راستا ایجاد تفرقه میان خود مسلمانان است. مسخ نمودن احکام اصیل اسلام و ترویج بدعت‌های نابه‌جا و در نتیجه از بین بردن اتحاد نسبی امت و ایجاد آشفتگی و پراکندگی از حربه‌های کهنه استعمار است. برای به دست آوردن این هدف با به آزمایش گذاشتن حربه‌های دیگر به حربه مؤثر و موفق دیگری دست زد و در بین فرق اسلامی فرقه استعماری دیگری را ایجاد نمود که نام «وهابیت» را به خود گرفته است. این فرقه برای ضربه زدن به اسلام و مسلمین به وجود آمد و در همین راستا به موفقیت‌هایی دست یافت.

استکبار جهانی که ثروت‌های زیرزمینی حجاز را به چشم طمع می‌نگریست برای رسیدن به آن، گروهی از راهزنان بادیه‌نشین را به حکومت حجاز رسانید. وهابیت را مذهب رسمی آنان قرار داد که اسلامی بودن کشور حجاز در ترویج وهابیت مؤثر واقع شد و آوازه این مکتب استعماری به چهار گوشه جهان با قدرت ثروت فراوان حجاز گسترش یافت.

ضرر این مکتب استعماری چون دیگر کشورهای جهان متوجه مسلمانان پاکستان و به ویژه شیعیان این کشور شد. این فرقه استعماری خون مسلمین و مؤمنین را مباح دانست و عزت و ناموس آنان را تاراج کرد. این مزدوران خود فروخته در کراچی، لاهور، پارانچرا، کوهات، تیرا، کوئته، گلگت، دیرا اسماعیل خان و دیگر مناطق کشور با پست‌ترین روش‌ها، خون‌ریزی و قتل عام راه انداختند. حکومت که جیره‌خوار آل‌سعود است نه تنها با بی‌تفاوتی بر این جنایات نظاره کرد، بلکه دست مسلمانان شیعه و سنی را بسته، به ددمنشی‌های وهابیون کمک کرد.

شهید از طرفی خود از این فرقه زخم خورده بود و از طرفی می‌دید که عمل به احکام اسلام در حال تعطیل کامل است و تحمل تفرقه در بین صفوف مسلمین هم برایش مشکل بود، از این رو، مبارزه خود را علیه این فرقه آغاز نمود و مردم را از خطرات آن آگاه ساخت. وی توطئه‌های این گروهک استعماری را افشا و برملا کرد و حقیقت و واقعیت آن را تبیین نمود و لذا می‌توان دست این مزدوران استعمار را در به شهادت رساندن این عالم ربانی به‌وضوح دریافت که چگونه با همکاری و همگامی بعث عراق و آمریکا به این جنایت دست یازیدند.

مبارزه با ملحدین و مارکسیست‌ها

شهید حسینی این مرد تئوری و عمل در هیچ میدانی از دشمن غافل نشد و در جنگ تئوری و جهاد عملی در مقابل مخالفین سینه خود را سپر اسلام نمود و به عنوان پاسدار اسلام و مسلمین، جان و مال خود را در طبق اخلاص نهاد و برای نجات اسلام و مسلمین تقدیم کرد.

شهید، هجوم مکتب فکری الحادی را با جواب‌های مدلل و مبرهن خنثی نمود و در دفاع از مرزهای ایدئولوژیکی شب و روز را نشناخته به پیش رفت و با کمال جان‌فشانی با کفر به مقابله برخاست. افکار سوق داده شده به سوی مکتب‌های دروغین سوسیالیسم و کمونیسم را به سوی اسلام متوجه نمود و روشنفکران و دانش‌جویان را قانع نمود و محتوای اسلام را شرح داده به اطلاع همگان رسانید که اسلام می‌تواند حکومت کند و احتیاجی به فلسفه‌های دیگر ندارد. برای سد نمودن این طوفان با کاوش‌های علمی گام به پیش نهاد و در مکان‌های مختلف به ایجاد کلاس‌های درسی عقیدتی سیاسی و اقتصادی اسلام پرداخت. ■

گروهی دیگر از متحجرین با ماسک‌های به ظاهر فریب به کمک آنها شتافتند و با نام مقدس روحانیت، به اسلام و روحانیت خیانت کردند. در صحنه‌های نفاق که تمام فرق و مذاهب در آن نماینده داشتند، روحانیت شیعه هم نماینده فرستاد و در زمینه نفاق نمایندگی شیعه مساوی با دیگر فرق گردید. البته متحجرین در صفوف طلایی منافقین مشخص بودند. این گروه در «جرگام» حرکت خویش را آغاز کردند و از دشمن پشتیبانی نمودند.

شهید عارف حسینی با کمال شهامت و شجاعت در مقابل آنان مقاومت و چهره آنها را به مردم معرفی کرد. مبارزه شهید علیه آنان از موفق‌ترین مبارزات وی بود و باعث شد دست اینها برای مردم باز شود و با نفرت عمومی مردم روبرو شوند، در نتیجه این نوکران بی‌جیره و مواجب استکبار، در نفس کشیدن و ادامه حیات خود دچار مشکل شدند و شهید برای از بین بردن آثار سوء افکار و اندیشه‌های انزواطلب و ارتجاعی و ضد انقلابی آنان، فعالیت‌های مؤثری انجام داد و لذا بعد از شهادت ایشان، بعضی از آنان، در برخی مناطق، اظهار داشتند که ما با نهضت اجرای فقه جعفری مخالف نیستیم، بلکه با شخص سید عارف حسینی مخالف بودیم و حالا که ایشان نیستند، ما مخالفتی با نهضت نداریم - که این هم شاید توطئه‌ای

شهید حسینی این مرد تئوری و عمل در هیچ میدانی از دشمن غافل نشد و در جنگ تئوری و جهاد عملی در مقابل مخالفین سینه خود را سپر اسلام نمود و به عنوان پاسدار اسلام و مسلمین، جان و مال خود را در طبق اخلاص نهاد و برای نجات اسلام و مسلمین تقدیم کرد.

علیه نهضت و علامه ساجد علی تقوی باشد - این منافقین و تحجرین همیشه مورد استفاده دولت‌ها قرار می‌گرفتند و همیشه در کنار دولت‌ها احساس آرامش می‌کنند و افتخار غلامی استکبار، بدون اجرت نیز مختص به اینها است.

مبارزه با وهابیت

دشمن از هیچ حربه‌ای در راه از هم پاشیدن انسجام مسلمانان دریغ نمی‌کند و برای از بین بردن این اتحاد، تا به حال به توطئه‌های مختلفی دست زده است. گاهی دست به هجوم بر اعتقاد مسلمانان زده و گاهی احکام اسلام را مورد حمله قرار داده و گاهی هم خرافات را به رنگ اسلام درآورده و گاهی سر قدرت، اسلام را مورد هجوم نظامی قرار داده و یا با ایجاد